



مقاله‌ای از داوری اردکانی؛ نقش ناسیونالیسم در وحدت و تفرقه مردمان

داوری اردکانی می‌نویسد: ناسیونالیسم، دعوت توأم با کوشش، برای احراز قدرت و تأسیس دولت ملی از طریق افاده صورت غربی به ماده رسوم و آداب قدیمی قومی است.

داوری اردکانی می‌نویسد: ناسیونالیسم، دعوت توأم با کوشش، برای احراز قدرت و تأسیس دولت ملی از طریق افاده صورت غربی به ماده رسوم و آداب قدیمی قومی است.

به گزارش خبرگزاری مهر، این مقاله توسط دکتر رضا داوری اردکانی در سال ۱۳۶۰ به مناسبت هفته وحدت ارائه شده که متن آن در کتابی تحت عنوان «کتاب وحدت» در سال ۱۳۶۲ ذیل عنوان «ناسیونالیسم و وحدت اسلامی» توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است که بریده‌ای از این مقاله تقدیم خوانندگان می‌شود:

ناسیونالیسم با پشتوانه تفکر و ادب دوره جدید به وجود آمد؛ یا درست بگوییم، ناسیونالیسم و ایدئولوژی‌های همزاد آن تحقق تفکر جدید در امر سیاست است. یعنی مذهب اصالت بشر در سیاست به صورت ناسیونالیسم و لیبرالیسم (و بالاخره به صورت مارکسیسم و انترناسیونالیسم و کوسموپولیتیسم) درمی‌آید و بسته به این‌که تحقق تفکر به چه نحو و در چه مرتبه‌ای باشد، صورت ناسیونالیسم هم تغییر می‌کند؛ چنان‌که در اروپا و امریکای شمالی، که محل اصلی تحقق حقیقت غرب است، ناسیونالیسم به کوسموپولی‌تسم و بی‌وطنی که نهایت ناسیونالیسم و لیبرالیسم است، مبدل می‌شود؛ یا در شرق سیاسی چیزی به نام انترناسیونالیسم وسیله توجیه اعمال قدرت و استیلا می‌شود. اگر در قرن هجدهم در اروپا به نام ناسیونالیسم چیزی می‌گفتند، قصدشان استقرار نظام سیاسی جدید بود و وقتی این نظام برقرار شد، ناسیونالیسم هم از رونق افتاد و از اواخر قرن نوزدهم به جاهای دیگر عالم رفت و صورت‌های مختلف پیدا کرد.

ناسیونالیسم، دعوت توأم با کوشش، برای احراز قدرت و تأسیس دولت ملی از طریق افاده صورت غربی به ماده رسوم و آداب قدیمی قومی است. آیا در گذشته این دعوت و کوشش نبوده و وحدتی که آن را وحدت ملی می‌نامند، تحقق نداشته و متحقق نمی‌شده است؟ در این‌که وحدت ملازم با عصیبت قومی و قبیله‌ای، محکم‌تر از وحدت‌های اجتماعی و ملی کنونی و معاصر بوده است، چون‌وچرایی نیست. جنگ‌های اقوام برای تصرف سرزمین‌ها و غلبه بر اقوام دیگر هم جای انکار ندارد. پس چگونه بگوییم که دعوت برای اتحاد ملی و کوشش در راه تأسیس قدرت و دولت، تازگی دارد؟

بحث در محکم بودن یا محکم نبودن اتحاد و وحدت ملی نیست. وحدت قومی قدیم را هم نباید با وحدت ملی اشتباه کرد؛ وحدت قومی قدیم، فرع بر بستگی تمام اجزاء و افراد به اصل و منشأ واحد بوده است و همگی به اقتضای وحدت، از آداب و قواعد، و سنن قومی متابعت می‌کردند، بدون این‌که افراد و اشخاص سعی در ایجاد و حفظ وحدت بکنند. آن‌ها چنین شأنی برای خود قائل نبودند، ولی نمی‌توانستند و حق نداشتند که وحدت را بر هم بزنند.

به عبارت امروزی، مردم در اقوام و قبایل گذشته، به وحدت قومی و قبیله‌ای، خودآگاهی نداشته و خود را در ایجاد وحدت شریک نمی‌دانسته‌اند و حال آن‌که وحدت ملی که باید جای وحدت از هم گسیخته‌ی سابق را بگیرد، حول کوشش و کشش آدمی برای نیل به قدرت می‌گردد. وحدت سابق در تعلق به یک امر ثابت بوده است و به این جهت به آسانی دستخوش تغییر و آشفستگی نمی‌شد و حتی وقتی قومی از جهت سیاسی و نظامی قوت پیدا می‌کرد و بر اقوام دیگر غالب می‌شد، این غلبه را غلبه آداب و رسوم و اعتقادات خود نمی‌دانست. پیدایش و بسط ادیان و مخصوصاً ادیان توحیدی مطلب دیگری است و شاید بتوان گفت که غرب در ترویج ادب و فرهنگ خود تشبّه به ادیان می‌کند. اما وحدت ملی، چنان‌که غالباً می‌پندارند، صرف تعلق به آداب و سنن و خاطرات مشترک و احساس همبستگی و قرابت نیست، بلکه در آن از وجوه اشتراک برای تأسیس حکومت و احراز قدرت به طریقی که پیش‌آمد تاریخ غربی اقتضاء می‌کند، استفاده می‌شود.

فعلاً به این معنی که وحدت ملی در مآل امر به کجا می‌رسد و به چه صورتی درمی‌آید و تنهایی مردمان در جامعه‌های جدید از کجاست، نمی‌پردازم. مقصود این است که بگوییم وحدت ملی با این تصدیق پدید آمد که بنای حکومت و آداب و قانون را، مردمی که زبان و خاطرات و آداب و سرزمین مشترک دارند، نهاده‌اند. پس این وحدت، وقتی به وجود می‌آید که مردمان خودآگاهی پیدا کنند یا بپندارند که خود مؤثر در تأسیس زبان و تاریخ و صاحب قدرت و حکومت و آداب و قوانین هستند. مع‌هذا وحدت ملی را به کلی مغایر با وحدت قومی سابق نباید دانست و ارتباط تاریخی آن دو را نباید انکار کرد؛ ولی چون معمولاً این دو را یکی می‌انگارند، به وجه اختلاف باید توجه جدی کرد و عمده اختلاف این است که در وحدت ملی، میل به قدرت، موجب وحدت و ضامن حفظ آن است و در مآل امر، زبان و آداب و تاریخ و هرچه هست باید تابع این غرض و غایت شود و حال آن‌که در گذشته، تعلق به اصل رسوم و آداب قومی ضامن وحدت قبیله‌ای و قومی بوده است و به عبارت بسیار ساده، وجه وحدت در دوره‌ی جدید این است که چون «من» و «ما» حقیق، همه چیز باید حول من و ما بچرخد، ولی در تاریخ‌های گذشته، من و ما، حول چیزی می‌گشته است که آن را حق می‌انگاشتند.

پس از طرح و بیان این مقدمات، اکنون می‌توانیم تا اندازه‌ای دریابیم که ناسیونالیسم، در وحدت و تفرقه‌ی اقوام و مردمان چه

اثری داشته است. به یک اعتبار، ناسیونالیسم، با وحدت ملی و خودآگاهی به این وحدت تحقق پیدا می‌کند. روسو در این خصوص گفته است که هرچه وحدت اجتماع را بر هم زند، بی‌مقدار است. در این بیان، نظر به مسیحیت دارد و آن را بر هم زنده‌ی وحدت می‌داند و آنچه به وحدت ملی جان می‌دهد، تعلق به افکار و آداب جدید است. مردمی که ملت خوانده می‌شوند، وجه اتحاد و وحدت‌شان، در ظاهر، تعلق به یک کشور و وطن است؛ اما در حقیقت نیرویی از غرب آن‌ها را به حرکت درآورده است. این نیرو، تعلقات و آداب و رسوم را وسیله و آلت می‌کند. پس ناسیونالیسم از وحدت ملی می‌گذرد و به وحدت عالم غرب می‌رسد. یعنی اگر ناسیونالیسم ظاهراً موجب وحدت است باید در حقیقت این اتحاد تأمل شود. این اتحاد به معنی انحلال در عالمی است که حقیقت آن استیلا و استکبار است. خودآگاهی ملی، ظاهراً در ذات خود متضمن تعارض است؛ زیرا در عین این‌که تعلق به فرهنگ قومی و استقلال ملی از لوازم آن است، به عنوان مرحله‌ای از تاریخ جدید ظاهر شده و آداب و رسوم تازه‌ای با آن آمده است؛ مگر آن‌که بگوییم این خودآگاهی، خودآگاهی به غربی شدن و غرب‌زدگی است.

اکنون کار عالم و نوع بشر به جایی رسیده است که تکلیف همه چیز را غرب معین می‌کند و به این معنی، در عالم واحدی زندگی می‌کنیم. غرب بر عالم دست انداخته و جان و دل و خرد مردمان را مقهور کرده است. ولی این وحدت، در حقیقت، وحدت نیست؛ بلکه عین تفرقه است. اکنون عالم در تصرف غرب است؛ اما مردم در این عالم اطمینان ندارند و جایی که اطمینان نیست، وحدت هم نیست؛ وحدت و اطمینان در تعرض به حق پیدا می‌شود، «الا یذکرالله تطمئن القلوب»، ولی چون در غرب و در عالم جدید اطمینان نیست، هر چه هست پریشانی و تفرقه است. ممکن است بگویند که در آسیا و آفریقا، قدرت ناسیونالیسم در مقابل استعمار ایستاده و کشورهای مستعمره و غیرمستعمره و شبه مستعمره، بر اثر نهضت‌های ملی به استقلال رسیده‌اند و در نتیجه وحدت نظام استعماری بر هم خورده است. این مطلب درست است و می‌بینیم که صورت ظاهر استعمار تغییر کرده و جغرافیای قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی جابه‌جا شده است؛ مع‌هذا نمی‌توان گفت که اکنون نفوذ غرب از صد سال پیش کمتر است و شاید بتوانیم بگوییم که با استقلال ظاهری مستعمرات، زمینه‌ی نفوذ غرب، بسط و عمق یافته است؛ زیرا اگر استیلای کشورهای استعماری در مستعمرات، استیلای سیاسی و نظامی بود، در کشورهای به استقلال رسیده، دل و جان مردم به تدریج مسخر غرب می‌شود. اکنون مردم عالم باید به دل‌خواه و به طوع و رغبت، یوغ اسارت و «اصر» و «اغلال» غرب‌زدگی را بر گردن خود بگذارند (که انشاءالله دیگر نمی‌گذارند و این یوغ را می‌شکنند).

پس ناسیونالیسم که در ابتدای پیدایش هر نوع بستگی را مردود می‌دانست و در همه‌جا تفرقه و جدایی می‌دید و درست بگوییم، تمام وجوه وحدت و اتحاد را نفی می‌کرد تا وحدت ملی به‌جای آن قرار دهد، لاقلاً در خارج از مناطق غربی، بر هم زنده‌ی وحدت بود و تخم تفرقه می‌پراکند و یکسانی و یکنواختی و سردی و دوری و تنهایی و تقلید را وحدت می‌انگاشت.

آیا به‌راستی اگر کسی قوم و کشور خود را دوست می‌دارد باید خواهان وحدتی باشد که مدار آن بر متابعت از قدرت غالب و قهر غرب است؟ من گمان می‌کنم کسی که وطن و مردم وطن خود را دوست می‌دارد طالب این وحدت که عین تفرقه است، نیست؛ بلکه می‌خواهد که مردم حول محور «حق» متحد شوند و وحدت‌شان برای حق باشد. البته اگر بگویند که وحدت ملی «ناحق» و «غیرحق» نیست، می‌گوییم بحث در این است که آیا وحدت ملی، وحدتی است که ملت را به مقاصد حقه‌ی خود می‌رساند، یا این‌که این وحدت، عین حق و حق مطلق است؟ وقتی صحبت از وحدت و امثال آن می‌شود معمولاً کمتر به مضامین توجه می‌کنند و بیش‌تر در مرحله‌ی صورت ظاهر می‌مانند و سخنان کلی انتزاعی می‌گویند؛ ولی وحدت ملی، صرف وحدت صوری نیست بلکه مضمون و ماده‌ای است که معمولاً از آن غفلت دارند. این ماده، آراء و افعال و احوالی است که بر طبق مذهب اصالت بشر معین شده است. در واقع می‌توان گفت که ناسیونالیسم با اومانیسم (مذهب اصالت بشر) مناسبت تام و تمام دارد و چنان‌که اشاره کردیم اگر ناسیونالیسم، اقوام را به عنوان ملت‌ها با مرزهای ملی از هم جدا می‌کند اما این جدایی بیش از پیش و بیش‌تر از همیشه، قراردادی و اعتباری است و این نکته چون‌وچرا ندارد که هرگز در زندگی آدمی این اندازه همسانی و هم‌رایی و مشابهت در زبان و قول و فعل و عادت و ادب مردم عالم نبوده است. غرب تمام عالم را با استیلا متحد کرده است. این عبارت را اصلاح کنم: غرب گرچه تمام عالم را با استیلا متحد کرده است اما با استیلای غرب، عالم به نحو خاصی متحد یا یکنواخت شده است. این اتحاد، اتحاد در اسارت و در تحت استیلاست و باید دید که چگونه این وضع – اگر اتحاد باشد – پایدار می‌ماند. اتحاد در تحت استیلا، یک امر اتفاقی نیست، بلکه موافق با اصل و قانون عالم و آدم جدید است و این اصل و قانون به تدریج در وجود همگان تحقق یافته است و هنوز هم، با این‌که سر غرب به دیوار خورده است، در حال بسط و تحقق یافتن است. ولی اصل استیلا، هرچند که موجب نحوی اتحاد شده باشد، بالاخره عالم و آدم را به انفجار می‌کشاند و از کجا که بمب‌های هیدروژنی و نوترونی – که از آثار کمال دوره‌ی علمی شمرده می‌شود – مظهر این اصل و سلطان اتحاد عالم کنونی نباشد؟

اتحاد عالم جدید بر مبنای هوی و باروت استوار است؛ پس در ذات اتحادی که گفتیم، انهدام و نابودی و تباهی نوع بشر نهفته است. اما اگر مطلب را از وجه دیگر در نظر آوریم و از آن وجه به بعضی مسائل حوادث تاریخی، مثل ناسیونالیسم و آثار آن نگاه کنیم، می‌بینیم که ناسیونالیسم با هر وحدتی مناسبت ندارد؛ بلکه با تمام انحاء وحدت، جز وحدت ملی، ناسازگار و معارض است و آن را بر هم می‌زند؛ زیرا تا وقتی که وحدتی میان مردمان وجود دارد، وحدت ملی مورد پیدا نمی‌کند و به این جهت، وحدت دینی را مخل و بر هم‌زن وحدت ملی قلمداد کرده‌اند.

ساطع‌الحصری، معلم ناسیونالیسم عربی، به‌صراحت گفته است که اعتقادات دینی مانع خودآگاهی ملی است. این رأی به او هم اختصاص ندارد؛ بلکه آن را از ایدئولوگ‌های اروپایی گرفته و به اقوامی که زبان‌شان عربی است تعلیم داده است.

اگر در این نوشته، ناسیونالیسم عرب را، به عنوان نمونه اختیار کردم، دو جهت داشت: یکی این‌که وحدت و تفرقه‌افکنی ناسیونالیسم را در آن بهتر می‌توان دید؛ دیگر این‌که ناسیونالیسم عربی، صورت منحطی از ناسیونالیسم است که از ابتدای

پیدایش، فساد آن ظاهر بوده است. با وجود این میلیون‌ها نفر با آن فریب خورده‌اند و مهم این‌که انحاء دیگر ناسیونالیسم هم از این پس به وضع ناسیونالیسم عربی دچار خواهد شد. پس در این ناسیونالیسم، به عنوان نمونه نظر می‌کنیم. ناسیونالیسم عربی، به‌جای این‌که با وحدت ملی آغاز شود، از ابتدا بنای آن بر قطع تعلق از اسلام گذاشته شد. ناسیونالیست‌های عرب، مانند مراجع تقلید اروپایی خود، که کلیسا را بهانه کردند و به مسیحیت تاختند، دولت عثمانی و فساد آن را بهانه‌ی حمله به اسلام قرار دادند. آن‌ها دست در ریسمان پوسیده‌ی عربیت زدند و آن را ضامن اتحاد اقوام عرب قرار دادند و شاید برای این‌که با انقراض امپراطوری عثمانی، کاریکاتور خلافت به سبک اموی را هم نگاه داشته باشند، سلطنت سعودی با پشتوانه‌ی «وهابیت» را روی کار آوردند و این در واقع نحوی بازگشت به دوران جاهلیت قبل از اسلام بود. وهابیت گرچه با ایجاد ناسیونالیسم عربی در ظاهر نمی‌ساخت، اما در جهت بازگشت به جاهلیت قبل از اسلام با آن مشابَهت داشت؛ در واقع این دو، متمم یک‌دیگر بودند؛ به این معنی که از یک‌سو، با اسلام به معارضة پرداختند و خواستند که به نام ملت و وطن عربی و ترقی، قوم عرب را از چیزی که به او عزت و شرف بخشیده بود دور سازند و از سوی دیگر، اگر در جایی نمی‌توانستند علائق دینی را نابود کنند آن را در جهت قشریت تفسیر کردند که وجودش مایه‌ی بدبینی به اسلام شود و زبانی هم به قدرت‌های استعماری نرساند و در خدمت ایشان باشد. ممکن است این مطلب را نقض بعضی مطالب دیگر این مقاله بدانند و بگویند که در یک جا گفته‌ام که ناسیونالیسم ساخته و پرداخته‌ی سیاست و سیاست‌بازان نیست و همه چیز بر طبق طرح قدرت و مؤسسات سیاسی غرب به وجود نمی‌آید، اما از همان‌جا گفتم که سیاست از همه چیز به نفع خود بهره‌برداری می‌کند و البته تمهیدات سیاسی جای انکار ندارد. من منکر نشده‌ام که سیاست‌بازان قدرت‌مند، احزاب و گروه‌ها و گروهک‌ها و حتی مذهب قلابی درست می‌کنند.

روشن‌فکران ناسیونالیست عرب، چنان‌که گفتیم وجه وحدت ملی را اشتراک در زبان و تاریخ دانستند. اشتراک در زبان و تاریخ مایه‌ی اتحاد است، اما زبان تهی شده از تفکر و هم‌زبانی، لفظ و صورت است؛ و مگر این زبان انگلیسی که در همه جای دنیا بدان تکلم می‌کنند مایه‌ی وحدت و اتحاد شده است! در مورد اشتراک در تاریخ هم توجه کنیم که چیزی به نام تاریخ عرب وجود ندارد و گذشته‌ای که امثال ساطع‌الحصری آن را بر طبق پندارهای خود تفسیر می‌کنند تاریخ نیست؛ بلکه اوهام و خیالاتی است که به اقوام عرب القاء شده است و می‌شود و در ایشان رخوت و سستی و احیاناً پرمردعایی و غوغاگری به وجود می‌آورد. ناسیونالیسم عرب، طبل بلند بانگی است که باطنش خالی است و از آثار انحطاط در میان اقوام عرب است و این انحطاط را تشدید خواهد کرد. ناسیونالیسم عربی حتی تیغ گند نهضت‌های ضداستعماری محلی و منطقه‌ای در کشورهای عربی و در میان اقوام عرب را گندتر و بی‌اثرتر می‌کند. در این ایدئولوژی پریشان، از اعراب دعوت می‌شود که از هرچه در زندگی بشر عزیز و جدی است رو بگردانند و برای قبول استیلای غرب متحد شوند؛ اما با هر اتحادی که محور آن توجه به حق و مقابله با ظلم باشد، مخالفت می‌شود. وضع کشورهای عربی در مقابل صهیونیسم و انحطاط ناسیونالیسم عربی و مظاهر آن در وجود امثال میشل عفلق و حزب بعث عراق، گواه این مدعاست.

ناسیونالیسم و هیچ ایسم دیگری «حَبْلُ الْمَتین» نجات بشر نمی‌تواند باشد و علی‌الخصوص ناسیونالیسم جاهلی، از ابتدا و همواره، آلت فعل استعمار و استکبار بوده است.

أَنَّ هَذِهِ امَّتُكُمْ امَّةٌ وَاحِدَةٌ وَأَنَا رُبُّكُمْ فَاعْبُدُون. - انبیاء: ۹۲.

در دین مبین اسلام، وجه وحدت، فطرت انسانی و پرستش و طاعت خدای یگانه است و هر کس فطرت را به چیزی جز حق‌پرستی برگرداند و اسلام را به قوم خاصی اختصاص دهد اولاً صریح بعضی آیات و کلمات الهی را منکر شده است؛ زیرا در این‌که انتساب به هیچ قوم و طایفه‌ای در اسلام مایه‌ی شرف و امتیاز نمی‌شود و خطاب «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا» خطاب به همه‌ی مردمان است، شکی وجود ندارد و نیاز به آوردن دلیل نیست؛ ثانیاً اگر کسی یا کسانی اسلام را از شئون فرهنگ یک قوم بدانند دیانت را منکر شده و آن را از امور اجتماعی یا ناشی از استعدادهای یک قوم دانسته‌اند. در ناسیونالیسم عربی، نه فقط اسلام را به قوم عرب نسبت می‌دهند، بلکه آن را از آثار عربیت و شأنی از فرهنگ عربی می‌شمارند.

قوم عرب و زبان عربی، قوم و زبان شریفی است و در شرف آن همین بس که قرآن به زبان عربی نازل شده و محمد مصطفی(ص) از قوم عرب است؛ اما شرف محمد(ص) و قرآن در عرب بودن و عربی بودن نیست، بلکه شرف و عزت عرب و عربی به این است که قرآن عربی است و محمد(ص) عرب است. در ناسیونالیسم عرب این قضایا را معکوس می‌کنند و با این فریب میان مسلمانان تفرقه می‌اندازند.

اکنون ناسیونالیسم عربی، سمّ مهلک برای مسلمانان و اعراب است؛ زیرا اولاً مطالب آن آورده‌ی غرب و مقتبس و مأخوذ از افکار شرق‌شناسان اروپایی و در نتیجه تقلیدی است. ثانیاً مشغولیت زائد برای گروه‌های روشن‌فکر عرب و اسباب تفرقه‌ی خاطر و نگرانی و تشویش و گمراهی مردم ساده‌ی عرب است که به زبان و عادات و آداب خود تعلق داشته و فریب کسانی را می‌خورند که به دروغ، خود را مدافع زبان و عادات و آداب قومی عرب می‌دانند. ثالثاً این ناسیونالیسم از ابتدا در مقابل اسلام و مسلمانان بوده و اکنون هم مانع اتحاد مسلمانان و باعث تفرقه ایشان است. رابعاً ناسیونالیسم عربی به‌جای این‌که مردم را به مبارزه‌ی ضداستعماری و ضداستکباری دعوت کند، ایشان را به رؤیای زمان جاهلیت می‌برد و عصبیت‌های قومی را در ایشان زنده می‌کند. خامساً ناسیونالیسم عربی در دفاع از عربیت به قدرتی که حقیقتاً قومیت و زبان و حیثیت اعراب را مورد تعرض قرار داده است کاری ندارد و حتی به آن وابسته است؛ بلکه اسلام را مانع بزرگ اتحاد ملی عربی می‌شناسد. این‌ها یک‌بار اسلام را متعلق به عرب می‌دانند و بار دیگر آن را مانع وحدت اعراب می‌شمارند! اسلام چگونه مانع وحدت اعراب می‌شود؟ اسلام، در حقیقت خود موجب تفرقه نمی‌شود؛ مگر آن‌که عبارت حضرات را به صورتی که در نیت دارند بیان کنیم که در این صورت متوجه می‌شویم که البته اسلام با وحدتی که منظور ایشان است موافقت ندارد. آن‌ها می‌خواهند زیر پرچم قدرت شیطانی و استکباری

غرب و در عالم غرب‌زدگی و تقلید از غرب متحد شوند. اسلام نه فقط با این اتحاد و وحدت خیالی یا با این بازی تبلیغاتی و هیاهوی استعماری موافق نیست، بلکه چنین اتحادی غیرممکن است. ناسیونالیسم عربی می‌خواهد اقوام عرب را تحت استیلای فرهنگی و نظامی و سیاسی و اقتصادی و فکری غرب نگاه دارد و مگر مردم می‌توانند در تحت رقیّت متحد باشند و مگر قید رقیّت مایه‌ی وحدت و اتحاد می‌شود؟

هر کس مسلمان است و به اسلام تعلق دارد، باید به این خطر بزرگ عالم اسلام و عرب توجه کند. عربیت و فارس بودن و ترک بودن و کرد بودن، به یک اعتبار، امر واضحی است: عرب و فارس و ترک و کرد هستند و زبان و آداب خاص دارند و کسی نمی‌تواند یا نباید به زبان و آداب یک قوم به نظر تحقیر و بی‌اعتنایی بنگرد؛ اما سوءاستفاده‌ی سیاسی از این معنی چیز دیگری است. زبان و ادب ایرانی و عربی و... هست و مهم است، اما سیاست عربی و سیاست ایرانی و به طور کلی سیاست قومی وجود ندارد و استقلال از قدرت‌های شیطنانی با تربیت آدم مستقل ممکن می‌شود. ولی به هرحال در این چند ساله‌ی اخیر، کسانی علم حرمت زبان و فرهنگ قومی برداشته‌اند، که خود پرورده‌ی فرهنگ اروپایی بوده‌اند و متعهدترین ایشان ماده‌ی ادب و فرهنگ غربی را در صورت و قالب زبان و فرهنگ قومی ریخته‌اند و ترکیب ناسازی پرداخته‌اند که جز ثمره تلخ درماندگی و پریشانی و بی‌وطنی، حاصلی نداشته است.

منبع: [وبسایت سوره اندیشه](#)